

پنجم ربیع الاول مصادف با وفات حضرت سکینه سلام الله علیها

<?xml encoding="UTF-8?">

نگاهی به زندگی حضرت سکینه (سلام الله علیها)

سکینه، دختر امام حسین (علیه السلام) و مادرش رباب دختر امری القیس است. نامش را امینه، امنیه و آمنه ذکر کرده اند و لقب وی را سکینه نهاده اند که به معنی وقار و سکون است.

سکینه همسر عبدالله اکبر، فرزند امام حسن و پسر عموی اوست که در روز عاشورا همراه امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید. از زمان ولادت حضرت سکینه (علیها السلام) اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما با توجه به فرمایش امام حسین (علیه السلام) خطاب به وی که فرمود: «تو بهترین بانوانی!» در می یابیم که وی در کربلا بانویی رشیده بوده و بین ده تا سیزده سال، سن داشته است. (1) آن حضرت حدود هفتاد سال عمر کرد و در سال 117 ق. در مدینه و بنابر قولی در راه حج عمره از دنیا رفت. (2)

خواهر سکینه، فاطمه و برادرانش امام زین العابدین، حضرت علی اکبر و عبدالله (علی اصغر) (علیهم السلام) اند.

رباب کیست؟

رباب همسر گرانقدر امام حسین (علیه السلام)، مادر عبدالله و سکینه و از زنان شایسته و نامدار تاریخ اسلام است. وی بانویی فاضله و محدّثه بود که همراه امام حسین (علیه السلام) و فرزندانش در کربلا حضور داشت. وی شاهد شهادت همسر و طفل شیرخواره اش بوده و رنج و مشقّات سفر کربلا را تحمّل نموده است. او وظیفه سنگین خویش را آن طور که مورد رضایت خدا و فرزند پیامبر بود، انجام داد. وی پس از آن به عنوان اسیر همراه دیگر زنان و دختران کاروان حسینی به کوفه و شام برده شد و در نهایت، به مدینه آمد و در آنجا اقامت گزید. رباب که از بهترین زنان عصر خویش بود، نزد امام حسین (علیه السلام) منزلتی عظیم داشت و شدّت علاقه امام به وی، به قدری بود که حضرت فرمود:

«من خانه ای را که سکینه و رباب در آن ساکنند، دوست دارم. علاقه مند به ایشان هستم و مال خود را برایشان خرج می کنم.» (3)

در مقابل، رباب هم که افتخار همسری امام حسین (علیه السلام) را داشت، این ارزش را حفظ نمود و بعد از واقعه عاشورا و شهادت همسرش با اینکه خواستگاران فراوانی داشت همه را رد کرد و گفت:

«پس از فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) همسری بر نمی‌گزینم.» (4)

او به تحقیق دریافته بود که هیچ کس نمی‌تواند همانند امام باشد و درس‌هایی را که او از مکتب انسان ساز حسینی فرا گرفته بود، دوباره برایش زمزمه کند. رباب به امام حسین (علیه السلام) بسیار وفادار بود و در حمایت و تبعیت از آن حضرت، زندگی کرد و پس از شهادت جانگدازش همراه دخترش سکینه، خیمه عزا برپا نمود و به اقامه عزای آن امام همام پرداخت. امام صادق (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

«هنگامی که امام حسین (علیه السلام) شهید شد، همسر آن حضرت، رباب، برایش مجلس سوگواری برپا نمود و همراه زنان و خدمتگزارانش چنان گریه کرد که اشک چشمانش خشک گردید.» (5)

غم و اندوه فقدان امام سبب شده تا رباب یک سال پس از واقعه عاشورا از دنیا برود.

علامه مامقانی، رباب را در زمره زنان راوی حدیث نام برده و می‌نویسد: «نسبت به روایت وی، نهایت اعتماد است.»

یکی از مورخان معاصر می‌گوید: او یکی از شاعران عرب و از برترین و برگزیده ترین زنان عصر خویش بود. (6)

رباب وقتی سر امام را در مجلس ابن زیاد مشاهده کرد، به شدت منقلب شد و بنابر درخواستش هنگامی که سر را به او دادند، در آغوش گرفت و بوسید، از داغ امام گریست و اشعاری را زمزمه کرد که ترجمه اش چنین است:

آه! حسین من که از دستم رفت و داغش تا ابد بر دلم ماند. در کربلا نیزه‌ها به او هجوم آورده و تنش را به خاک و خون کشید. خداوند، جنایتکاران کربلا را سیراب نگرداند! (7)

مرثیه دیگر رباب در غم از دست دادن همسرش این گونه است:

آنکه را که فروغ بخش عالمی بود، به خاک و خون افکندند و تن بی سر او را دفن کردند. خداوند، پاداش بسیار به تو عطا کند ای نواده رسول خدا! که با عزت و شرف، سالار شهیدان گشتی و از خسران دور بودی! تو برای من کوهی بلند افراشتی که در پناهت آرام بودم و الطافت نسبت به ما قطع نمی‌شد. اکنون که تو رفتی، پدر یتیمان چه کسی باشد؟ و دستگیر محرومان که خواهد بود...؟ (8)

عبدالله، برادر سکینه

عبدالله فرزند دیگر رباب و برادر سکینه (علیها السلام) است. امام وقتی یاران و افرادی از خانواده اش به شهادت رسیدند، تنها ماند و دیگر امیدی به یاری کسی نداشت، بنابراین برای خداحافظی به جانب خیمه‌ها آمد و اهل و عیالش را به صبر دعوت نمود و از آنها خواست قضا و قدر الهی را بپذیرند و از اطاعت پروردگار دل خوش باشند. وی سپس طفل شیرخواره اش را طلبید تا برای آخرین بار او را ببیند. حضرت زینب (علیها السلام) عبدالله را نزد امام (علیه السلام) آورد. آن حضرت فرزندش را به آغوش گرفت و گونه‌هایش را بوسید. هنوز وداع امام به پایان نرسیده بود که ملعونی از لشکر دشمن، گلوی عبدالله را نشانه گرفت و با تیر جفا پیکرش را به خون آغشته کرد. امام که از جسارت دشمن و شهادت مظلومانه آن طفل دل‌آزرده شده بود، مشتش را از خون گلوی او پر نمود و به طرف آسمان پاشید و فرمود: «خداوند! این مصیبت بر من آسان است، چون که در معرض دید تو است.» (9)

امام حسین (علیه السلام) برای دفن عبدالله قبری حفر کرد و تن غرقه به خونش را به خاک سپرد. نگاه پرمهر و

غمبار سکینه و مادرش در وداع با قربانی شش ماهه، عظمت این مصیبت را دو چندان نمود. امام زمان (علیه السلام) در «زیارت ناحیه مقدّسه» می فرماید: سلام بر عبدالله شیرخوار که او را هدف تیر قرار دادند و در آغوش پدر به قتلش رساندند. خدا لعنت کند حرمه بن کاهلی را که تیر به سویش انداخت...

گلستان فضایل

سکینه از چشمه زلال دانش و معرفت امام حسین (علیه السلام) جرعه ها نوشید و به درجه ای از ایمان و باور دینی رسید که امام در توصیفش می فرماید: غالب (اوقات) بر سکینه چنین است که با تمام وجود محو جمال ازلی است. ایّامش غرق در عبادت و راز و نیاز با پروردگار سپری می گردد. (10)

این تعریف، بیانگر مقام برجسته دختر امام حسین (علیه السلام) در راستای یقین به پروردگار متعال و گسستن از مشغولیات و دلبستگی های دنیای فانی است.

سکینه، گوهری مستور در صدف عفت و حیا و آراسته به اخلاق محمدی است. وی شأنش بالاتر از مدح ستایشگران و مقامش بالاتر از وصف دوستداران است؛ زیرا او در کنف حمایت بزرگانی چون پدر و برادر رشیدش امام زین العابدین و حضرت علی اکبر علیه السلام قرار داشت و راه تعالی روح و مبارزه با نفس را از آنها فرا گرفته بود.

یکی از نویسندگان معاصر آورده است: «سکینه بانویی جلیل القدر، با نجابت و دارای مقام و منزلتی بلند است.» (11)

بانو بنت الشّاطی می گوید:

«به حق که خانم سکینه به سبب اصل و نسب عالی و شرافت و منزلت بالایش، صاحب عزّت بی پایان و آشکاری است.» (12)

مورّخ شهیر، غیاث الدّین میرخواند در کتاب حبیب السّیر می گوید:

«حضرت سکینه دختر امام حسین (علیه السلام) را به خاطر جمال ظاهری و کمال باطنی و حسن خلق، عقيلة القریش گفته اند.»

دختر امام حسین (علیه السلام) از شجاعتی قابل تحسین برخوردار بود. وی در برابر ظالمان سکوت نمی کرد و به انجام تکالیف الهی همّت می گمارد. او از هیاهوی تبلیغاتی هراسی به دل راه نمی داد و با صلابت فاطمی دشمن را خوار و رسوا می نمود، با دلیل و منطق سخن می گفت و حقانیت خویش را به اثبات می رساند.

روزهای جمعه، خالد بن عبدالملک، بر بالای منبر می رفت و به بدگویی از علی (علیه السلام) می پرداخت؛ این خبر به حضرت سکینه (علیها السلام) رسید، وی همراه خدمتگزارانش نزد خالد می آمد و در مقابلش ایستاده و او را سبّ و لعن می کرد.

نگهبانان خالد جرأت آزار رساندن به سکینه را نداشتند؛ اما همراهانش را اذیت کرده و آسیب می رساندند. در مجلسی که مروان، امیرمؤمنان (علیه السلام) را سب نمود، با شهادت ، او و اجدادش را لعنت کرد. دختر عثمان که در جلسه حاضر بود ، رو به سکینه کرد و گفت: من دختر شهیدم! سکینه (علیها السلام) سکوت کرد و آنگاه که مؤذن صدا به اذان بلند کرد و به عبارت: «اشهد انّ محمّداً رسول الله» رسید ، خطاب به دختر عثمان فرمود: این ، پدر من است یا پدر تو؟ دختر عثمان شرمسار گشت و گفت: « لا فخر علیکم ابداً؛ من دیگر هرگز به شما فخر نخواهم کرد.»(13)

عظمت مقام و فصاحت و بلاغت کلام حضرت سکینه ، به کسی اجازه گستاخی و توهین نمی داد و همگان را سرجای خود می نشانند. همان طوری که سخن گفتن عمّه اش زینب (علیها السلام) بر دهان کوفیان بی غیرت و بی وفا مهر سکوت زد و آنان را به حیرت واداشت.

راوی حدیث

در منابع تاریخی آمده است که سکینه (علیها السلام) از پدرش امام حسین (علیه السلام) و عمّه اش امّ کلثوم روایت نقل کرده و فائد مدنی مولی عبیدالله بن ابی رافع و فاطمه بنت الحسین از او حدیث نقل کرده اند. ابن عساکر به سند خود از فائد مدنی می گوید: سکینه دختر حسین بن علی از پدرش برای من این حدیث را گفت که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید:

حملة القرآن عرفاء اهل الجنة؛ (روز قیامت) حاملان قرآن، شناخته شدگان اهل بهشتند.»(14)

علامه مجلسی به سند خویش از بکر بن احنف، از فاطمه دختر علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، و از فاطمه و زینب و امّ کلثوم، دختران موسی بن جعفر (علیه السلام) و آنها از فاطمه دختر امام صادق (علیه السلام)، از فاطمه دختر امام باقر (علیه السلام)، از فاطمه دختر امام سجاد (علیه السلام)، از فاطمه و سکینه دختران امام حسین (علیه السلام) و آنها از امّ کلثوم دختر علی (علیه السلام)، از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند که فرمود:

در معراج که به آسمان رفتم ، وارد بهشت شدم و به قصری از جواهر سفید رسیدم. این قصر دری داشت که با دُرّ و یاقوت تزئین شده بود و بر آن در پرده ای آویخته بود که چون سرم را بلند کردم، دیدم نوشته است: «خدایی جز الله نیست، محمّد صلی الله علیه وآله وسلم پیامبر خدا و علی، ولی و سرپرست مردم است.» بر پرده، این عبارت به چشم می خورد که: «خوشا به حال شیعیان علی!» وارد آن قصر شدم ، پس در برابرم قصری دیگر دیدم از عقیق که دری از نقره و پرده ای بر آن قرار داشت. سرم را بلند کردم، این جمله را دیدم: «محمّد ، پیامبر خداست و علی ، وصیّ مصطفی.» و همچنین نوشته بود: «شیعیان علی را به سرشت پاک بشارت ده!» پس وارد قصر شدم، که ناگاه مقابلم قصری دیگر از زبرجد ظاهر شد که از آن زیباتر ندیده بودم. بر آن قصر دری بود از یاقوت سرخ که بالای آن لؤلؤ به چشم می خورد و روی در پرده ای قرار داشت. پرده را بالا زدم و این جمله را روی آن نوشته شده یافتم: «شیعه علی همان رستگارانند!» به جبرئیل گفتم: این قصر از آن کیست؟ او گفت: ای محمّد! متعلّق به علی، وصی و پسر عمویت! مردم در روز قیامت پابرهنه و عریان محشور می شوند، جز

شیعیان علی؛ مردم در صحنه محشر به اسم مادرانشان خوانده می شوند، غیر از شیعیان علی که به نام پدرانشان خوانده می شوند؛ زیرا آنها علی را دوست داشته اند و به این خاطر، سرشتشان پاک گردیده است. (15)

محبوب دل پدر

سکینه در خاندانی بزرگ که خداوند مقامشان را رفعت بخشیده بود، رشد نمود. تمسک به راه مستقیم الهی و تبعیت از احکام حیات بخش قرآن، او را به کمال انسانیت رسانید و سبب شد هم طراز عقيله بنی هاشم، زینب کبری (علیها السلام) از پیام آوران کربلا گردد؛ به طوری که دشمنان به شخصیت با صلابتش معترفند و دوستداران اهل بیت علیهم السلام به وجودش مفتخر.

اخلاق نیک و خصال پسندیده این بانوی نمونه، وی را در نظر پدر که مربی صالح و کاملی بود، عزیز نمود و چون ستاره ای فروزان در آسمان خاندان امام درخشید و همه را شیفته رفتار شایسته خود کرد. امام حسین (علیه السلام) که آگاه به ضمیر انسان ها و معیار سنجش اعمال است، سکینه را با زیباترین لقب، یعنی «خیرة النساء» خواند و با عنایتی خاص مقام و منزلت وی را در مواضع بسیار، بر دیگران آشکار نمود. دلبستگی و مهر امام نسبت به سکینه، در آخرین خداحافظی از خیمه ها، قابل توجه و تأمل است. وقتی آن حضرت نزدیک خیمه ها رسید، فرمود:

«ای زینب! ای ام کلثوم! ای سکینه! علیکن منی السلام.»

چون اهل بیت صدایش را شنیدند، برای وداع گرداگرد امام حلقه زدند. علاقه فراوان سکینه به پدر، عنان اختیار را از کفش ربود، دست هایش را بر سر فرود آورد و گفت: پدرجان! آیا تن به مرگ داده ای که این گونه خدا حافظی می کنی؟ ما، بعد از تو به چه کسی پناهنده شویم؟

سخنان عاطفه برانگیز دختر، بر قلب پدر، سنگین آمد و از بی تابی فرزندش گریست و فرمود:

«ای نور دیده ام! چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یار و یاورى ندارد؟»

صحبت های امام برای سکینه که بوی فراق و تنهایی می داد، او را از جمع حاضر جدا کرد و در حالی که آرام آرام می گریست، به گوشه خیمه رفت! شاید قصدش این بود که قلب پدر را بیش از این غصه دار نکند. امام حسین (علیه السلام) با مشاهده این وضع از اسب فرود آمد و سکینه را نزد خویش خواند و او را به سینه چسباند و اشک هایش را پاک نمود و فرمود:

«ای سکینه! بدان که بعد از من گریه زیادی در پیش خواهی داشت؛ اما تا هنگامی که جان در بدن دارم، با این اشک جانگدازت، دلم را آتش زنن! آن زمان که کشته شدم، تو که بهترین زنان هستی، سزاوارترین فرد به گریستن بر منی!»

لفظ جمع در اینجا، بیانگر این است که سکینه جزء بانوانی است که دلیلی واضح بر بالابودن مقامشان وجود دارد، مانند حضرت زهرا (علیها السلام) و زینب (علیها السلام). (16)

کاروان کربلا

سکینه بلایای سنگین روز عاشورا را با دلی استوار و اراده ای پولادین تحمل نمود. این توان، برخاسته از باطن پاک و توجّه کامل او به ذات احدیّت بود، همان گونه که امام حسین (علیه السلام) درباره اش فرموده: «دخترم، دائم محو جمال الهی است.» مطمئناً اگر امام بردباری او را محک زده بود و به درجه ایمانش واقف نبود، او را همراه خویش به سفری پرحادثه نمی برد تا مبدا از آن حوادث دهشت بار روحش متزلزل شده و دینش دستخوش دگرگونی گردد. سکینه به مرتبه ای از یقین و رضای الهی رسیده بود که کشته شدن پدر و برادرها و عموها را دید، اما لب به شکایت نگشود و آن مصائب را لطف الهی دانست.

وی نظاره گر وقایع عاشورا بود. او ندای کمک خواهی پدرش را که مظلومانه یار و یاور می طلبید، شنید و با تمام وجود، درد بی کسی مادر، خواهر، عمّه ها و زنان را چشید و با اینکه در اوان جوانی بود، سرپرستی دختران کوچکتر از خود را به عهده گرفت و به دلداری آنها پرداخت. با آنکه عطش تا عمق وجودش پنجه افکنده بود، دلیرانه مقاومت کرد و از بی آبی، شکوه ننمود.

او پس از شهادت حضرت علی اکبر (علیه السلام) بالینش حاضر شد و با سوز دل، نوحه سرایی کرد و زمانی که پدرش عمود خیمه عباس (علیه السلام) را کشید، داغ سنگین این مصیبت را در خود مخفی نگه داشت تا دشمن خیال نکند فرزندان حسین (علیه السلام) مرعوب شده و شکیبایی را از دست داده اند. او به خدا دل بسته بود، با صبر قرین بود و از راه مستقیم الهی خارج نشد.

سکینه از اولین افرادی است که از شهادت امام مطلع گردید. وقتی اسب بی صاحب امام، با زین واژگون و شیهه زنان به سوی خیمه آمد، او به استقبالش رفت و با زبان حال، احوال پدر را جویا شد. او به این فکر می کرد که: آیا لحظه آخر به امام آب دادند یا خیر؟ بغض فروخورده اش یکباره به خروش تبدیل شد و فریاد برآورد که: واقتیلا! والبتاه! واحسیناه! واحسناه! و واغربتاه!

زمانی که دشمن، او و دیگر زنان را به قتلگاه برد تا از کنار کشتگان عبور دهد، او ناگهان بر پیکر خونین پدر افتاد و او را به آغوش گرفت و طوری گریست که دوست و دشمن گریان شدند. عمر بن سعد فرمان داد با زور و تهدید دختر امام حسین (علیه السلام) را از بدن پدر جدا نموده و همراه بقیه مصیبت دیدگان به اسارت برند. سکینه می گوید:

وقتی پیکر پدرم را در آغوش گرفتم، از حلقوم بریده اش این ندا را شنیدم که می گفت:

شیعتی ما ان شربتم ماء عذبٍ فاذکرونی

او سمعتم بغریبٍ او شهیدٍ فاندبونی (17)

شیعیان من! هر زمان که آب گوارایی نوشیدید، مرا به یاد آورید و اگر سرگذشت غریب و شهیدی را شنیدید، بر من بگریید!

تبلیغ در اسارت

حفظ ارزش های دینی، جزء اهداف مقدّس رهبران الهی است. آنها در نشر آیین محمّدی به اقتضاء زمان و مکان کوشیده اند. فرزندان اهل بیت علیهم السلام نیز چون اجداد خویش با پیش گرفتن روش صحیح در میدان رویارویی حقّ و باطل، دشمن را رسوا نموده و با پاسداری از خون شهیدان، هدف مقدّس آنها را زنده نگه داشته اند.

دختر امام حسین (علیه السلام) می دانست پدر بزرگوارش به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با بدعت ها و انحرافات دینی و اجتماعی قیام نموده، بنابراین دیدن سر بریده امام بر نیزه، او را نگران نساخت؛ اما وقتی چشم نامحرمان به ساحت مقدّس اهل حرم افتاد، کوشید از آن نگاه ها در امان بماند. سهل بن ساعد انصاری- از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - در چگونگی ورود اهل بیت علیهم السلام به شام می گوید:

من قصد رفتن به بیت المقدّس را داشتم. چون نزدیک شام رسیدم، دیدم مردم، شهر را آذین بسته و به جشن و سرور پرداخته اند. سؤال کردم: آیا برای شامیان عیدی هست که من اطلاع ندارم؟ پاسخ شنیدم: ای پیرمرد! از بیابان آمدی؟ گفتم: من سهل بن ساعدی هستم و رسول خدا را دیده ام. گفتند: عجب است که آسمان، خون نمی بارد و زمین، اهلش را فرو نمی برد! گفتم: مگر چه شده؟ گفتند: این، سر حسین است که از عراق هدیه آورده اند! جلوتر رفتم، پرچم هایی دیدم که در بین آنها سری بر نیزه است. او شبیه ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و پشت سر آن، بانوانی بر شترانی بی پوشش سوار بودند. نزدیک تر رفتم. از نخستین زن پرسیدم: کیستی؟ گفت: من سکینه، دختر حسینم. گفتم: من سهل ساعدی از اصحاب جدّ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستم، اگر حاجتی داری برآورم! فرمود: به حامل سر بگو جلوتر رود تا مردم به تماشای آن بپردازند و چشمانشان به حرم پیامبر نیفتد! سهل می گوید: من نزد آن نیزه دار رفتم و مبلغی به او دادم و گفتم: سر را جلوتر از زنان ببر و او پذیرفت. (18)

آری، همچنان که جدّه اش حضرت زهرا (علیها السلام) تا لحظه های آخر زندگی به پاسداری از فرامین الهی کوشید و در نظر هیچ نامحرمی ظاهر نشد، او نیز در بحرانی ترین لحظات حیات، تابع دستورات الهی بود؛ گرچه حوادث آن روزها کافی بود تا کوه را از هم بپاشد و زمین و آسمان را درهم کوبد. اسیران آل رسول را در حالی که به ریسمان بسته شده بودند و از میان جمعیت عبور می دادند، وارد مجلس یزید کردند. جفاکاران شام که از بزرگی، شکوه و ابّهت آنها در شگفت مانده بودند، پرسیدند: شما چه کسانی هستید؟ سکینه فرمود: ما اسیران، از خاندان محمّد صلی الله علیه وآله وسلم هستیم! (19)

تبلیغ روشنگرانه، با بیان موجز و مختصر جهت بیداری خفتگان در غفلت، از رسالت های مهمّ بازماندگان واقعه عاشورا بود. دختر امام حسین (علیه السلام) با سخن کوتاه «ما اسیران آل محمّدیم»، مردم مسخ شده از تبلیغات پوچ و پرهیاهوی یزید را به تفکّر واداشت که: اگر اینها آل محمّدند، چرا اسیر شده اند؟ بنابراین، یزید در مواقف مختلف با اقدامات سنجیده و درست وابستگان امام (علیه السلام) رسوا می شد و جوانه های هوشیاری در دلها و افکار مردم شام روییدن آغاز می کرد.

حضرت سکینه علاوه بر بیدارگری های غیر مستقیم، در برابر دید همگان مقابل ظالمان می ایستاد. وی وقتی سر

بریده فرزند زهرا (علیها السلام) را مقابل یزید مشاهده کرد که او با جسارت بدان هتاک می کند و شعر پیروزی می سراید، فریاد برآورد و گفت: به خدا، سخت دل تر از یزید ندیدم و کافر و مشرکی بدتر و جفاکارتر از او نیست. (20)

آنگاه که یزید در مورد پدرش گفت: حسین، حق را منکر شد و قطع رحم نمود و در ریاست و رهبری با من ستیز کرد. در پاسخش فرمود:

ای یزید! از کشتن پدرم خوشحال نباش! او مطیع خدا و رسول بود و دعوت حق را اجابت کرد و به سعادتِ شهادت نائل آمد! ولی روزی خواهد آمد که تو را بازخواست می کنند، خود را برای پاسخگویی آماده کن! ولی تو چگونه می توانی پاسخ دهی؟ (21)

دختر امام حسین (علیه السلام) دریافته بود که ستمگران یزیدی و ناسپاسان کوفی برای اسیران حُرمتی قائل نیستند و یزید ظالم به جز انتقام گیری از امام و ذَرّیه اش هدفی ندارد. مصیبت دشت نینوا و شهادت پدر و برادرها عواطف وی را تحت تأثیر قرار داد؛ به ویژه زمانی که یزید ملعون بر لب و دندان امام چوب زد و با آن ضربه ها، روح و روان ریحانه بتول را جریحه دار نمود. او به ناچار همراه خواهرش (فاطمه) به دامن عمّه شان زینب پناهنده شده و گفتند:

«یا عمّته انّ یزیداً اینکت ثنایا ابینا بقضیه؛ عمّه جان! یزید با چوبدستی دندان های پدرمان را می زند.» و این استمدادطلبی، حکایت از این دارد تا عمّه نگذارد او چنین کند! نفس فاطمی و علوی، دختر علی (علیه السلام) آنها را به آرامش دعوت نمود و غیورانه در مقابل یزید ایستاد و فرمود: آیا چوب می زنی؟ دستت بشکند! این سر و صورت از چهره هایی است که سال های طولانی برای خدا سجده کرده است! (22)

رؤیای حضرت

حضرت سکینه (علیها السلام) می گوید:

در یکی از شب ها که در شام بودم، خوابی دیدم طولانی. در آخر آن خواب، زنی را مشاهده کردم که دست بر سر نهاده و نالان است. پرسیدم: این بانو کیست؟ گفتند: فاطمه دختر محمّد رسول خدا و مادر پدر تو است! گفتم: به خدا، نزد او می روم و از آنچه با ما کردند، به وی شکایت می کنم. پس نزد او رفتم، مقابلش ایستادم و گریستم و گفتم: مادر جان! حقّ ما را منکر شدند، جمع ما را از هم جدا کردند و حُرمت ما را نکه نداشتند! مادر جان! به خدا، پدرم حسین را کشتند!

پس آن بانو به من فرمود:

سکینه جان! دیگر سخن مگو که دلم را سخت لرزاندی و قلبم را پاره کردی! این پیراهن پدر تو است، آن را نکه داشته ام تا زمانی که خدا را ملاقات کنم! (23)

بازگشت به کربلا و مدینه

اوضاع و احوال اجتماعی با سخنرانی‌ها و بیدارگری‌های اهل بیت علیهم السلام تغییر یافت؛ یزید سمبل جنایت و غاصب حق امام شناخته شد و مورد نکوهش و لعن مردم واقع گردید. ماندن اسیران در شام، سبب سرنگونی حکومت ظالمانه یزید می‌شد و آبروی بنی امیه را بیش از پیش، از بین می‌برد؛ بنابراین یزید تصمیم گرفت هرچه زودتر مقدمات بازگشت خاندان امام (علیه السلام) را به مدینه فراهم کند. سکینه، همراه با دیگر اسیران به سوی مدینه رهسپار شد. وقتی کاروان اسیران به عراق رسیدند، از راهنما خواستند از کربلا بروند تا آنها به زیارت عزیزانشان بپردازند. در مدت سه شبانه روز که اهل بیت علیهم السلام در کربلا بودند، روز و شب به نوحه خوانی می‌گذشت و گریه و زاری می‌کردند و از کنار قبری به کنار قبری دیگر می‌رفتند. (24)

هنگام ترک آن سرزمین، سکینه بسیار گریست و بانوان را به وداع با مرقد شریف امام فراخواند و چنین نوحه سرایی کرد:

ای کربلا! با تو در مورد پیکری وداع می‌کنیم که بدون غسل و کفن در این مکان دفن شد! ای کربلا! ما همراه امینمان (امام سجاد (علیه السلام)) با تو وداع می‌کنیم، در مورد حسینی که روح پیامبر و روح وصی او حضرت علی (علیه السلام) بود. (25)

ای کربلا! با تو در مورد پیکری وداع می‌کنیم که بدون غسل و کفن در این مکان دفن شد!

وقتی سکینه (علیه السلام) به مدینه رسید، همراه زنان بنی هاشم جامه سیاه پوشید و مجلس عزای برپا نمود و با نقل حادثه خونین کربلا از نهضت جاودانی امام حسین (علیه السلام) دفاع کرد. مجالس وعظ و سخنرانی او موجب بیداری وجدان‌های به خواب رفته و شناخت راه سعادت برای انسان‌های مشتاق هدایت شد. دختر امام حسین (علیه السلام) همراه مادرش رباب، عمه‌ها و دیگر بانوان، مورد توجه مردم مدینه بود. مشکلات مردم به دست آنها حل می‌گردید و خوشه چینی از خرمن سبز تعالیم حسینی و مکتب‌رهایی بخش اسلام به وسیله آنها برای مردم محقق می‌شد. گذران روزها، ماه‌ها و سال‌ها، خاطره سوزناک کربلا را از ذهن مسافران این سفر پربلا پاک نکرد. زنان هاشمی جلسات عزاداری را قطع نکردند و با حزن و اندوه، آن روزها را به یاد می‌آوردند. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

هیچ بانوی هاشمی، سرمه به چشم نکشید و خضاب نساخت و از خانه هیچ فرد بنی هاشم تا پنج سال دودی بلند نشد تا اینکه عبیدالله بن زیاد به هلاکت رسید. (26)

خانم سکینه (علیها السلام) در خانه امام سجاد (علیه السلام) زندگی می‌کرد؛ خانه‌ای که صاحب آن برای گریه بر «سیدالشهدا» روز و شب نمی‌شناخت. زمانی که از امام می‌خواستند کمتر بگرید تا چشمانش آسیب نبیند، می‌فرمود:

چگونه نگریم در حالی که دیدم خواهران و عمه‌هایم در عصر عاشورا از این خیمه به آن خیمه می‌دوند؟! به این ترتیب، حضرت سکینه (علیها السلام) در مدت عمرش در شهر پیامبر و در منزل برادرش، امام سجاد (علیه السلام) زندگی کرد و به ترویج و نشر راه امام حسین (علیه السلام) پرداخت.

آرامگاه

سرانجام حضرت سکینه (علیه السلام) در پنجم ربیع الاول 117 ق. دنیا را وداع گفت و روح مطهرش در بهشت برین سکنا گزید. آرامگاه آن بانوی گرامی در قبرستان بقیع (مدینه) است؛ وی هنگام انجام عمره، در مکه رحلت کرده است. و گروهی نیز بر این باورند که: آرامگاه او در مقبره باب الصغیر (دمشق) می باشد، که هم اکنون زیارتگاه شیعیان می باشد... (27)

پی نوشت ها:

1. حضرت سکینه و...، علامه مقرّم، ص. 262.
2. همان، ص. 263.
3. محدّثات شیعه، دکتر غروی نایینی، ص. 210.
4. ریاحین الشریعه، ج 3، ص 315 و 316.
5. تذکرة الخواص، ص. 150.
6. اصول کافی، ج 1، ص 462؛ بحارالانوار، ج 45، ص. 17.
7. محدّثات شیعه، ص. 176.
8. ریاحین الشریعه، ج 3، ص. 315.
9. نفس المهموم، ص. 161.
10. اسعاف الراغبین، در حاشیه نورالابصار، ص. 202.
11. اعلام النساء، ج 2، ص. 202.
12. تراجم سیّدات بنت النّبوة، ص. 956.
13. همان، ص. 157.
14. همان، ص. 155.
15. بحارالانوار، باب فضل الشیعه، ج. 65.
16. نفس المهموم، ص. 160.
17. مصباح، کفعمی، ص. 376.
18. نفس المهموم، ص. 205.
19. همان، ص. 206.
20. همان، ص. 207.
21. منتخب، طریحی، ص. 457.
22. معالی السبّطین، ج 2، ص. 156.
23. ریاحین الشریعه، ج 3، ص 280 - 278؛ نفس المهموم، ص. 217.

24. مقتل الحسين(ع)، مقرّم، ص 471.
25. معالي السّبطين، ج 2، ص 198.
26. بحارالانوار، ج 10، ص 293.
27. رياحين الشريعة، ج 3، ص 280 و 281.